



۲۰۱۶/۰۲/۰۷



عارف عباسی

از مهمانان نا خوانده توقعات بمراتب بهتری داشتیم نه سلب حق حاکمیت ملی ما

رقابت های بزرگ سیاسی بین قدرت های معظم نظامی که زمانی بازی بزرگ یاد می شد، جای خود را به جنگ سرد با شیوه های نوین و نحوه های برخورد متفاوت خالی کرد.

گرچه در طول تاریخ استعمار و جهان کشایی های امپراطوری های نامدار دوران، در واقعیت اقتصاد انگیزه اصلی جنگ ها را می ساخت، ولی عواملی چون قدرت طلبی نظامی، گسترش دین، ایدئولوژی خاص سیاسی، خود خواهی های حکمروایان و کسب توقعات دیگری شامل حوادث بود. در حریم جنگ سرد منافع عمده اقتصادی به گونه تسلط بر منابع تولید مواد خام و توسعه و بقای بازارهای عرضه مواد صنعتی باعث ایجاد پیمان ها و اتحادیه های سیاسی و اقتصادی گردید. در نتیجه از اهمیت ستراتیجیک دربانان و قلعه نگهداران متصرفات رقبا به حیث مناطق حائل کاسته شده و به حال خود بدون عطف خاص توجه سیاسی و اقتصادی گذاشته شدند.

منابع هایدرو کاربن و تسلط قوی ممالک صنعتی صاحب سرمایه با احتیاج روز افزون دستگاه های غول پیکر صنعتی شان برای این منابع، و تحقق بخشیدن رؤیای دیرینه شوروی، یگانه رقیب جنگ سرد، برای ره یابی به این منابع کل منظر سیاست جهانی را نوع دیگری ترسیم نمود، و رقابت های نظامی وسیله صیانت بهره برداری های اقتصادی برای توسعه بازار مواد خام و فروش تولیدات صنعتی بود.

در اوج این رقابت ها بدون تفاهم رسمی و یا توافقنامه کتبی سیاسی رقبا حدود و ثغور جو جغرافیایی و سیاسی یکدیگر را شناسایی نموده و از ماجراجویی های نظامی در این مناطق اجتناب می ورزیدند، مثلاً آمریکا در مستعمرات آسیای میانه شوروی سر و کار نداشته حتی افغانستان را که متصرفه شوروی نبود در مدار جو جغرافیایی و سیاسی شوروی محسوب می نمود، و شوروی از هر نوع مداخله در ممالک جنوب آمریکا می پرهیخت و آنرا حوزه نفوذ سیاسی آمریکا می دانست ولو که در بعضی از این ممالک احزاب کمونیسم فعال بوده به حیث کشور های آزاد دارای روابط دیپلماتیک و تا حدی مراودات اقتصادی با بلاک شوروی بودند. آمریکا و انگلیس به استثنای پاکستان و ایران افغانستان را نه متصرفه بلکه به نحوی در hemisphere یا جو علایق سیاسی شوروی حساب می کردند و ماجرا جویی نظامی را از طرف شوروی به افغانستان گمان نمی بردند، اسناد معتبر

سیاسی شاهد نوع بی تفاوتی و بی اهمیت تلقی نمودن افغانستان توسط امریکا است، زیرا خواسته های اقتصادی و ستراتیجیک امریکا توسط پاکستان و ایران برآورده می شد، چندان احتیاجی در آن شرایط به افغانستان نه از لحاظ ستراتیجیک و نه از نگاه اقتصادی متصور بود و امور افغانستان را بیشتر در قضاوت و طرز دید مقامات پاکستانی و ایرانی می دید. ولو که روابط مستقیم دیپلماتیک با افغانستان داشت و این مناسبات در سطح سمبولیک و بی اهمیت قرار داشت. و بی اعتنایی های امریکا را در برابر تقاضا های مکرر افغانستان برای جلب کمک می توان عامل اصلی سر ماندن افغانستان بر شانه شوروی شمرد.

قبل از آغاز مناسبات دوستانه و مؤافقتنامه های همکاری های اقتصادی، سیاسی و نظامی با کیوبا، اتحاد شوروی محتاطانه قدم برداشت در حله های نخستین به شخص فیدل کاسترو به نظر شک و تردید می دید، ولی بعد از حصول اطمینان کامل مناسبات همه جانبه بین مملکتین توسعه یافته و شوروی کیوبا را با عصری ترین سلاح مجهز ساخته تا این که بحران ارسال راکت های قاره پیمای شوروی به کیوبا رخ داد.

این مناسبات و نفوذ روز افزون شوروی در کیوبا در زیر زنج امریکا همان تفاهم غیر کتبی و غیر رسمی خویشتن داری در مداخلات جو جغرافیایی و سیاسی یک دیگر را درهم شکست و برای امریکا به منزله زنگ بیداری از خواب بوده در صدد اتخاذ تصمیم بالمثل گردید و از آن جمله باز نگری سیاست امریکا در افغانستان بود، از پادشاه و ملکه افغانستان برای دیدار رسمی از امریکا و بازدید با دولتمردان آن کشور دعوت رسمی بعمل آمد و از ایشان استقبال شایانی صورت گرفت، روابط امریکا با افغانستان حسنه و مستحکم گردیده و در ساحات مختلفه توسعه پیدا نموده و در مهیا ساختن کمک های تکنیکی و مالی و مشاورین و متخصصین امریکایی در پلان های انکشافی افغانستان را در ساحات صحت عامه، معارف و زراعت مدد رسانیدند، که تا حدی توازن بین امداد های شوروی و امریکا نگهداشته شد.

مناسبات امریکا با افغانستان بعد از سال ۱۹۷۸ و نقش فعال امریکا در نهضت مقاومت افغانستان الی سال ۲۰۰۱ میلادی موضوعات تکراری بوده اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و پیامد های آن موضوع اصلی این بحث را می سازد.

در مضمون «چرا دامن فساد برچیده نمی شود؟» توضیحاتی پیرامون ساختار نظام اقتصادی برای افغانستان توسط امریکا و دوستانش به عرض رسانیدم.

در این مبحث می خواهم تشریح نمایم که امریکا نه تنها حق تهاجم نظامی بر افغانستان را برای رفع عطش انتقام جویی بخود بخشید بلکه خود را وکیل بتوکیل ملت افغانستان شمرده با انعقاد کنفرانس بن حق مدنی و قانونی مردم افغانستان را پامال نموده برای شان دولتی ساخت که بیشترین اعضای آنرا گماشتگان امریکا با داشتن سوابق جرم و جنایت و نقض علنی حقوق بشر تشکیل میداد. زمام دار را وارد ولی تمام قدرتش را توسط مزدوران جنایت پیشه خود محدود گردانید.

در این قسمت قبل از این که به شمارش اقداماتی پردازیم که توسط امریکا و متحدینش و گاهی زیر نقاب ملل متحد در افغانستان عملی شده که مطلقاً مغایر اصول دیموکراتیک و احترام به اصل حاکمیت ملی افغانستان بوده. ایجاب می نماید تا مختصراً عوامل عمده و اساسی این اقدامات را از نظر بگذرانیم:

متخصصین، محققین و تحلیل‌گران سیاسی و راپورهای منتشره مقامات امریکایی و متحدین غربی بعد از سیزده سال اقامت‌شان در افغانستان به یک واقعیت متفق‌الرأی اند که اصلاً امریکا و غرب نمی‌دانست که بعد از سقوط طالبان در افغانستان چه کنند، اقدامات در ساحة ملکی و نظامی مطابق تحولات پیش‌بینی‌ناشده در فقدان یک برنامه سازمان‌یافته منظم و منسجم بر بنیاد تفاهم جوانب ذیدخل صورت گرفته پراگندگی و تصامیم عجولانه را بار آورد مثلاً ساختار اردوی ملی جزء طرح‌های اولی متحدین نبود. واقعیت دیگری که در امور نظامی متبلور گردید این است که حضور نظامی امریکا و متحدینش در افغانستان در زیر چتر ناتو یک مأموریت بی‌سابقه و یک پدیده نو و تجربه‌ناشده بود.

ناتو به حیث یک تشکل نظامی طرح‌های خاص مدافعی و تعرضی را در یک سناریوی محاربه غیر اتمی Conventional War و یا جنگ اتمی Atomic Conflict عیار نموده بود و تدابیر مشخصی در چوکات سیاست خود برای درگیری نظامی در شرائط افغانستان و انجام این مأموریت نداشت. لذا سؤقیات نظامی توسط مرکز واحد قوماندان تنظیم نگردید.

ممالک عضو غرض تظاهر هم‌بستگی و هم‌دردی با امریکا و تا حدی تمسک به روحیه دفاع از یک کشور عضو که مورد تعرض قرار گرفته باشد (که در این وضع خاص صدق نمی‌کرد و در اصول توافق نداشت) راهی افغانستان شدند و هر عضو سازمان ناتو و متحدین غیر عضو در نحوه عملیات خود تصامیم مستقلانه اتخاذ نموده و مواضع دلخواه را به حیث قرارگاه‌های خود انتخاب و بعضی در حالت دفاعی و تأمین امنیت مناطق انتخابی خود مصروف بوده امریکا و انگلیس و بعضی ممالک دیگر بعد از سال ۲۰۰۳ میلادی عملاً داخل جنگ داغ شدند.

چرا امریکا در تهاجم نظامی به قوت‌های ایله جاری اتحاد شمال تکیه کرد؟

تاریخ امریکه گواه است که مؤسسات امنیتی امریکا (Marshall و Sherriff) در شهرهای پر آشوب و ناامن در داستان‌های (Wild West) غرب غیر قابل انقیاد، بنا بر ضعف اداره و یا توسعه فساد، بر بنیاد فرهنگ کابویی، زیر دار گریختگان، آدم‌کشان، قطاع‌الطریق‌ها، اوباش‌ها و جانیان را به نام Lawless غرض تأمین امنیت و یا سرکوبی و غصب اراضی سرخ‌پوستان استخدام می‌کردند و این رسم معمول بود.

بر اساس این تجربه امریکا برای جلوگیری از تلفات پیاده نظام خود با پرداخت پول ملیشه‌های دوران تنظیمی‌ها را به رهبری جانیان، فاسقین و مفسدین فی الارض بسیج نموده ولی در اشغال کابل تنها به یک گروه موقع داد نه به کل اتحاد نام‌نهاد شمال و مخالفین طالبان.

حالا می‌پردازیم به شمارش پامال نمودن حقوق مشروع، قانونی و مجاز ملت افغانستان در تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مملکت‌شان در قبال این مداخلات:

۱- زمینه‌سازی برای تسخیر شهر کابل توسط گروه شورای نظار، (نه قوم تاجک و یا اعضای دیگر اتحاد شمال) این اقدام برافروختن آتشی بود که تا امروز شعله‌ور بوده و این شورا به اساس همان تصامیم عجولانه، ناسنجیده و نا عاقبت‌اندیشانه امریکا ارگان‌های دولت را ملکیت خود دانسته ایجاد تغییر در ذهنیت و کردار اراکین شورای نظار در ادعای این حق مالکیت در شرائط کنونی ناممکن به نظر می‌رسد و عامل بسی‌منازعات و اختلافات تا امروز در همین سلطنت‌سازی امریکا برای شورای نظار نهفته.

امریکا به پیشنهاد معقول و عاقبت اندیشانه پرویز مشرف مبنی بر غیر نظامی ساختن کابل وقعی قائل نشد. قبل از تشکیل حکومت مؤقت و انعقاد لوی جرگه شورای نظار در تسلط کامل امور دفاعی و امنیتی مخصوصاً شهر کابل بود. حامد کرزی با وصف رئیس جمهور بودن در برابر این تسلط نه تنها خود را بیچاره بلکه اسیر یافت. توقعی که از عودت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق به وطن می رفت که سرپرستی یک اداره مؤقتی (دوسال) دولت را با همکاری شورای اهل خبره افغانستان عهده دار شده در احیای وحدت از هم گسیخته ملی، تنظیم امور دولت داری و تدوین قانون اساسی و دائر نمودن انتخابات دیموکراتیک برای تعیین زمام دار و وکلای پارلمان تدابیر اتخاذ می شد که ممثل اراده همگانی می بود در تحت تأثیر این حاکمیت و نفوذ شورای نظار نه تنها که برآورده نشد بلکه شکل نمایشی و بی ثمر به خود گرفت. (نقشی که اعلیحضرت ظاهر شاه باید می داشت بحث جداگانه بوده و آن را به آینده موکول می سازم)

۲- کنفرانس بن خود یک نمایش مسخره بوده اصل دیموکراسی تحت شعار قوم گرایی پامال شده مظهر اراده، رأی و تصمیم مردم افغانستان نبوده امور مملکت بین گماشتگان امریکا توسط زلمی خلیل زاد و لخداری ابراهیمی مطابق دستور امریکا تقسیم شد که به آن شکل و شمائل قومی بخشیده که تا امروز همان شیوه به حیث یک رسم نامیمون و بحران آفرین تسلسل دارد.

۳- مداخله علنی امریکا در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری (۲۰۰۸) منصرف ساختن عبدالله عبدالله به دور دوم رفتن وعده سپردن جان کری به وی برای جبران آن در انتخابات آینده که چنین شد.

۴- علی الرغم حضور نظامی امریکا در افغانستان تمام مداخلات علنی، تخریبات و کشتار مردم بی گناه افغانستان و اتباع امریکایی و متحدین توسط طالبان به دستور پاکستان و حملات پیهم توپخانه و راکت پرانی های پاکستان بر حریم افغانستان و فریب دادن امریکا در مخفی نگهداشتن اسامه بن لادن و وضع قیودات و تعزیرات ترانزیتی، امریکا همه را نادیده گرفته در حالی که زمین و آسمان افغانستان را در اختیار داشت اقدام مؤثری علیه پاکستان نکرده و همه تماس های دیپلماتیک نه تنها نتیجه نداد بلکه امتیازات بیشتری به پاکستان آفرید. امریکا به بیانات اراکین عالی رتبه خود و صاحب منصبان ارشد اردوی خود که گفتند در عقب جنگ افغانستان و قتل سپاهیان متحدین دست دستگاه های نظامی و استخباراتی پاکستان شامل است گوش نداد. بالاخره در اثر مساعی پاکستان طالبان از فهرست تروریزم امریکا حذف شده و راه حل دیپلماتیک از طریق مذاکرات دور میز تدبیر شد بدون معلوم بودن نصب العین و طرز العمل، باز هم ابتکار عمل با درک تمام واقعیت ها به پاکستان سپرده شد. و تا امروز نتیجه این مذاکرات نا معلوم بوده یک معمای سیاسی شده. گمان نمی رود پاکستان چنین وسیله مهم (طالبان) را در تعقیب اهداف ستراتیجیک و جنگ ساحه نفوذ خود از دست بدهد، در اتخاذ تصمیم ایجاد صلح و امنیت در افغانستان صادق نبوده و تلاش های صلح توسط پاکستان یک توطئه دنیا فریبانه است، امریکا این موضوع را خوب می داند. (۱)

(۱) این که امریکا علی الرغم آگاهی کامل به تقلبات و عدم صداقت پاکستان در کردار های سیاسی و شمول آن در تروریزم بین المللی، چرا سرپاکستان را از زانوی خود بر نمی دارد، می خواهم این موضوع در یک مناظره به بحث همگانی گذاشته شود

۵- آخرین ضربه ای که امریکا بر پیکر دیموکراسی نو پای افغانستان وارد کرد و دل ملیون ها آرزومند افغان را برای اصلاح و بهبود بشکست طرح ایجاد حکومت وحدت ملی بود، در واقعیت وزیر خارجه امریکا مکتب و فلسفه و راه که خود به آن افتخار می کردند و آن را مال خود می دانستند خلاف همه اصول دیموکراسی زیر پا نهاد در نیمه راه دور دوم انتخابات در حالی که نتایج اعلان نشده بود بالای هر دو رقیب عقد توافقنامه سیاسی که در هیچ کتاب، دین، مذهب و مکتب سیاسی سابقه نداشت تحمیل نمود و تهداب یک نظام غیر عملی، غیر واقعی و غیر قانونی مخصوصاً در شرائط افغانستان یعنی یک مُلک و دو مُلک را به نام وحدت ملی گذاشت.

همه می دانند که در انتخابات برای احراز هر مقام بین دو نامزد تعداد رأی یگانه عامل تعیین کننده است و انتخابات افغانستان یگانه انتخاباتی در جهان بود که تعداد آراء رقبای اعلان نشد. و انتخابات افغانستان در جهان اولین انتخاباتی بود که ابتکار در دیموکراسی نموده به نام برنده اول و برنده دوم اعلان بدون ارائه تعداد آراء که قطعاً سابقه نداشته. قدرت به نحوی بین رئیس جمهور و رئیس اجرائیه تقسیم گردید که صلاحیت ها همه سر در گم و مرجع تصمیم گیری نا پیداست و در واقعیت از رئیس جمهور کشمشی ساخته شد. این حکمت وزیر خارجه امریکا برای امروز و فردای افغانستان معضلات بس عظیمی آفرید راه یابی آینده را مغشوش و دشوار گردانید، در طول یک سال و چند ماهی که گذشت به نام وحدت نه در نظر و نه در عمل بین جانبین توافقنامه سیاسی به ملاحظه نرسید. شب و روز این نظام نه به وفاق بلکه به نفاق گذشته رقابت، خود خواهی، منم گویی و زور آزمایی و عدم توافق در مسائل جزئی و پیش پا افتاده منافع ملی را بی ارزش ساخته و مملکت را به سوی قهقراء و نابودی سوق داده و این آخرین سوغات مداخله امریکا در امور افغانستان و به یغما بردن حق مشروع حاکمیت ملی ملت است.^(۲)

پایان.

(۱) در این مورد حدس و گمان دست ما را به راه دیگری رهنمون می شود که شاید آشوب گری و اخطاریه های شورای نظام در وقت انتخابات در شهر کابل برای بزن، بشکن و بریز به اذن امریکا صورت گرفته باشد تا زمینه افیای و عده «جان کری» به عبدالله عبدالله میسر گردد.